



گنج سلیمان

اچ. رایدر هگرڈ
ترجمہ آرمین ہدایتی



مردی به نام نویل^۱

ماجرایی که می‌خواهم برای شما تعریف کنم ماجرای عجیبی است. در این داستان با چیزهایی چنان عجیب، وحشتناک، شیطانی و باورنکردنی سروکار پیدا می‌کنید که زهره‌تان آب می‌شود. من که بعضی وقت‌ها بدنم از ترس یخ می‌زد!

من نویسنده نیستم؛ یک شکارچی سفیدپوستم. اسمم آلن کوآترمین^۲ است و اهل دوربان^۳ آفریقای جنوبی هستم. پنجاه و پنج سال دارم و بیشتر از سی سال است که در کار تجارت و شکار و معدن در قسمت‌های مختلف آفریقا هستم. زمانی که آماده و ترو فرزندم بودم شصت و پنج شیر را کشتم، اما شصت و شش می‌خوردش را

به من رساند و قبل از این که بتوانم فراری اش بدهم بدجوری مرا زخمی کرد. پای چپم به خاطر همین می‌لنگد. هجده ماه پیش، در سال ۱۸۸۵، برای اولین بار سرهنری کرتیس^۴ و کاپیتان گود^۵ را دیدم؛ همان زمانی که داستان من شروع شد. تا آن موقع دنبال شکار فیل در بامان گوآتو^۶ بودم و مدتی بود که فیلی شکار نکرده بودم. در آن سفر همه چیز خراب شد و بدتر از همه این که تب شدیدی هم گرفتم.

به محض این که حالم خوب شد، عاج‌هایی را که داشتم فروختم و خودم را به کیپ‌تاون^۷ رساندم. بعد از یک هفته، تصمیم گرفتم با کشتی به دوربان برگردم. در آن جا منتظر ماندم تا کشتی ادینبورگ گسل^۸ از انگلستان رسید. یک اتاق در کشتی گرفتم و سوار شدم. بعد از ظهر همان روز مسافران دیگر رسیدند و کشتی راهی دریا شد.

بین آن‌هایی که سوار کشتی شدند، دو نفر توجه مرا جلب کردند. یکی از آن‌ها حدوداً سی ساله بود؛ یکی از درشت‌ترین و قوی‌هیکل‌ترین مردانی که تا آن موقع دیده بودم. مو و ریش زردرنگ و چشمانی گودافتاده داشت و قیافه‌اش خاص و به یادماندنی بود. از روی لیست مسافرها فهمیدم که سرهنری



کرتیس است. او من را به یاد کسی می انداخت ولی هرچه سعی می کردم یادم نمی آمد چه کسی. نام مرد دیگر کاپیتان گود بود و به نظرم رسید که درجه دار نیروی دریایی است. او مرد سیاه پوست و تنومندی بود، با صورت اصلاح کرده و سر و وضع خیلی مرتب. یک عینک تک لنزی هم روی چشم راستش بود.

آن روز عصر به قسمت پذیرایی کشتی رفتم تا چیزی بخورم و گپی بزنم. سر هنری و دوستش را آن جا دیدم. نمی دانم چطور شد که صحبت به شکارفیل کشید. مردی که نزدیک ما نشسته بود و مرا می شناخت، بلند گفت: «آقای کوآترمین می تواند هر چه بخواهید در مورد فیل ها برای شما بگوید.»

سر هنری درحالی که به من خیره شده بود، سر حرف را باز کرد و پرسید: «بخشید آقا، اسم شما آلن کوآترمین است؟»
گفتم: «بله.»

سر هنری و کاپیتان گود به هم نگاه کردند و بعد کرتیس برگشت و به من گفت: «ما از انگلستان آمده ایم که شما را پیدا کنیم. بهتر است خصوصی با شما صحبت کنیم. می شود به کابین من بیایید تا دیگران صحبت های ما را نشنوند؟»

سر درنمی آوردم ولی موافقت کردم. کابین جای تر و تمیز و